

دودمان پهلوی



نگاره رسمی محمدرضا پهلوی در روز تاجگذاری

دودمان پهلوی (۱۳۰۴ خورشیدی تا ۱۳۵۷ خورشیدی) دودمانی است که پس از برچینش دودمان قاجار، بر ایران پادشاهی کردند.

۱ تاریخچه



نگاره رسمی رضاشاه پهلوی در هنگام رسیدن به پادشاهی

۳ پیوند به بیرون

- انقلاب ایران

۴ جستارهای وابسته

- تبارنامه دودمان پهلوی
- سرود شاهنشاهی ایران

۵ پیوند به بیرون

رضاخان میرپنج با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به قدرت رسید و وزیر جنگ شد و سیدضیا نخست‌وزیر، سه ماه بعد، سیدضیا برکنار شد و قوام نخست‌وزیر شد و رضاخان وزیر جنگ باقی ماند. بعدها وی به مقام ریاست‌الوزرائی رسید. رضاشاه پهلوی، شاه ایران از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ و بنیانگذار سلسله پهلوی بود.

محمدرضا پهلوی از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی شاه ایران بود. محمدرضا با کودتای ۲۸ مرداد، قدرت مشروطه پادشاهی را تحکیم کرد، با رویداد انقلاب ایران برکنار شد، و واپسین رهبر نظام پادشاهی در ایران به شمار می‌آید.

۲ شاهان پهلوی

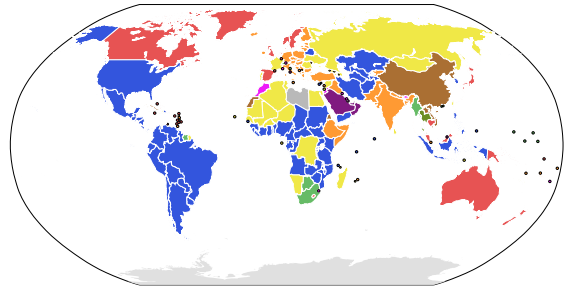
- رضاشاه پهلوی
- محمدرضا شاه پهلوی

پادشاهی مشروطه

۴ پانویس

[1] سلطنت با طعم دموکراسی، بی‌بی‌سی فارسی

[2] حکومت انگلستان - دانشگاه ما



دولت‌های جهان بر پایه شیوه‌های حکومت*
این نمودار بر پایه قانون کشورها است نه واقعیت، برای همین برخی کشورها که جمهوری‌های چندحزبی مطرح شده‌است معمولاً حکومت‌هایی خودکامه و اقتدارگرا مطرح می‌شود.

پادشاهی مشروطه نوعی از حکومت پادشاهی است که در آن (بر خلاف پادشاهی مطلقه) قدرت پادشاه مطلق نیست (بلکه "مشروط" است). حکومت سلطنتی مشروطه دارای قانون اساسی بوده و برای اداره کشور نهاد انتخابی (مانند مجلس‌های عوام یا خواص) دارد.

بنا بر آمار سازمان ملل متحد، ۷ کشور از ۱۰ کشوری که دارای بهترین شرایط زندگی در دنیا هستند با حکومت سلطنت مشروطه اداره می‌شوند.^[1] این نوع حکومت میزانی از دموکراسی و قانون‌گرایی را در خود دارد و معمولاً در اثر رفرم یا انقلاب در حکومت‌های پادشاهی، ایجاد می‌شود.

۱ مشروطه در ایران

نوشتار اصلی: جنبش مشروطه ایران

در ایران با وقوع انقلاب مشروطیت حکومت سلطنتی مشروطه برای دوره‌ای تشکیل شد که فراز و نشیب‌های زیادی داشت.

۲ پادشاهی انگلستان

در سامانه دولتی انگلستان پادشاه بعنوان رئیس کشور نقش همبستگی ملی را دارا می‌باشد و در اداره کشور نقش تشریفاتی را بر عهده دارد. اداره کشور بر عهده پارلمان و دولت می‌باشد که با رای مستقیم مردم برگزیده می‌شوند. انگلستان دارای دو مجلس بنام های عوام که دولت (نخست وزیر) را منصوب و برکنار می‌کند و مجلس اعیان که مانند مجلس عوام حق قانون گذاری را دارد. سامانه دولتی انگلستان بر مبنای تقسیم قوا بر پا شده است و امکان دیکتاتوری در آن نزدیک به صفر در صد است.^[2]

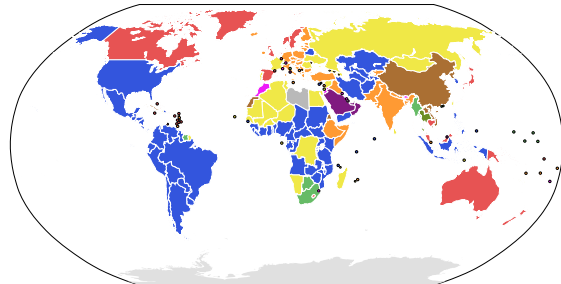
۳ حکومت‌های پادشاهی مشروطه

- حکومت پادشاهی بریتانیا

پادشاهی مطلقه

[5] "Swaziland profile". BBC News.

[6] "Vatican to Emirates, monarchs keep the reins in modern world". Times Of India.



دولت‌های جهان بر پایه شیوه‌های حکومت*
این نمودار بر پایه قانون کشورها است نه واقعیت، برای همین برخی کشورها که جمهوری‌های چندحزبی مطرح شده‌است معمولاً حکومت‌هایی خودکامه و اقتدارگرا مطرح می‌شود.

پادشاهی مطلقه به حکومت پادشاهی‌ای گفته می‌شود که در آن شخص پادشاه تا زمان مرگ حکومت کرده و بعد از خودش جانشین انتخاب می‌کند و هیچ گونه حقی برای اشخاص دیگر و مردم قائل نیست. پادشاهی مطلقه گونه‌ای از انواع حکومت‌های تمامیت‌خواه است.

سلطنت خودکامه یا سلطنت نامشروط (به انگلیسی: Absolute monarchy) گونه‌ای از حکومت است که در آن پادشاه قدرت مطلق سیاسی را در میان مردم خود در دست دارد. در این گونه از حکومت‌ها قدرت سیاسی سلطان خودکامه که بر کشور مستقل خود نامحدود است پاسخگوی کسی و یا قانونی نیست. سلطنت خودکامه موروثی است ولی دیگر اهرم‌های انتقال قدرت هم به گونه‌ای در کار است. سلطنت نامشروط به روشنی از سلطنت مشروطه، که در آن قدرت سیاسی شاه محدود و یا مهار شده متفاوت است.^[1]

در تئوری، چنین پادشاهی در اعمال قدرت کامل بر سرزمین زیر فرمانش دارای اختیار و توان مطلق است، اما در عمل سلطنت خودکامه را گروه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در قلمرو، مانند اشراف، روحانیون، و طبقات متوسط و پایین‌تر مهار کرده و شکل می‌دهند.

برخی از این پادشاهی‌ها دارای نهادها و قانونگذاران ضعیف و یا نمادینی هستند که شاه هر لحظه می‌تواند آن را تغییر دهد و یا منحل کند. کشورهایی که در آن پادشاه قدرت مطلق را هنوز هم حفظ کرده برونی،^[2] قطر،^[3] عمان،^[4] عربستان سعودی، سوازیلند،^[5] امارات متشکل از امارات متحده عربی،^[6] و شهر واتیکان هستند.

۱ جستارهای وابسته

پادشاهی مشروطه

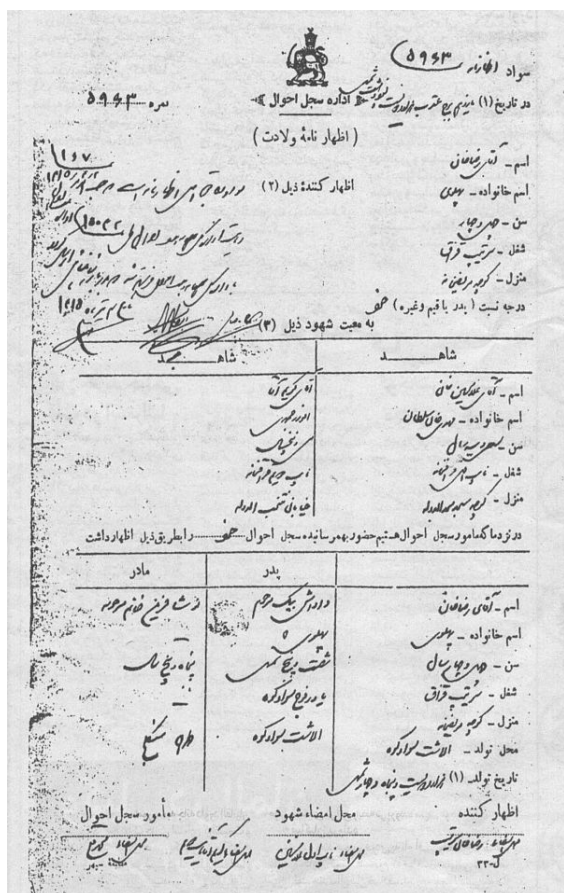
[1] -1:267 Jerome Blum et al. , The European World (1970) 68

[2] "Lavish birthday for Brunei ruler". BBC NEWS.

[3] "Qatar: regional backwater to global player". BBC News.

[4] "Q&A: Elections to Oman's Consultative Council". BBC News.

رضاشاه



رضا پهلوی (زادهٔ ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ خورشیدی در آلاشت، مازندران - درگذشتهٔ ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی) معروف به لقب‌های رضاخان، رضاخان میرپنج، رضاخان سردارسیه و پس از آن **رضاشاه**، نخست‌وزیر ایران از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خورشیدی و پادشاه ایران از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی و بنیانگذار دودمان پهلوی بود. پادشاهی رضاشاه پایان فرمانروایی قاجاریان و آغاز دوران نظام پهلوی بود.^{[۲][۳]} او در آلاشت سواد کوه به دنیا آمد. وی دوران خردسالی را در فقر گذراند. از نوجوانی به نظام پیوست و مدارج ترقی را پیمود. در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان تهران را اشغال کردند.^[۴] رضاخان ابتدا در مقام وزیر جنگ، بسیاری از ناآرامی‌ها و راهزنی‌ها را از بین برد. در ۳ آبان ۱۳۰۲ رضاخان با فرمان احمدشاه قاجار به نخست‌وزیری گمارده شد و ابتدا تلاش ناکامی در جهت جمهوری‌خواهی کرد؛ ولی در سال ۱۳۰۴ به پادشاهی رسید. سرانجام در سال ۱۳۲۰، پس از اشغال ایران به دست متفقین، با اولتیماتوم بریتانیا وی مجبور به ترک ایران به شرط واگذاری سلطنت به ولیعهدش شد. سه سال بعد در شهر ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی درگذشت.^[۳]

پادشاهی رضاشاه شاهد ایجاد نظم نوین بود.^[۵] او برای تضمین قدرت مطلق خود، روزنامه‌های مستقل را بست، مصونیت پارلمانی را از نمایندگان گرفت و احزاب سیاسی را از بین برد. او با تبدیل مجلس به نهادی مطیع و تشریفاتی توانست وزرای دلخواه خود را تعیین کند. به علاوه وی با پشتیبانی دربار به مصادره زمین‌های حاصل خیز مازندران پرداخت و به زودی به ثروتمندترین مرد ایران تبدیل شد.^[۶] حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه پشتیبانی کرده بود، نخست جای خود را به حزب ایران نو و سپس حزب ترقی (سازمانی به تقلید از حزب فاشیست بنیتو موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال آتاترک) داد؛ ولی همین حزب ترقی نیز به زودی به گمان اینکه اندیشه‌های خطرناک جمهوری خواهانه دارد برچیده شد.^[۷] او با به دست آوردن قدرت بلامنازع، اصلاحاتی اجتماعی را آغاز کرد. رضاشاه در دوران قدرت، اصلاحاتی انجام داد که هرچند قاعده‌مند نبود، نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود که از یک سو رها از نفوذ روحانیون، دسیسه بیگانگان، شورش عشایر و اختلافات قومی، و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد و شاغل در بیرون از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانه‌های دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانک‌های سرمایه‌گذار، و فروشگاه‌های زنجیره‌ای باشد. او برای رسیدن به هدفش (بازسازی ایران طبق تصویر غرب) دست به مذهب‌زدایی، برانداختن قبیله‌گرایی، گسترش ملی‌گرایی، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولتی زد.^[۸]

۱ لقب‌ها

رضاشاه در طول زندگی خود و حتی پس از آن به دلایل گوناگون به القاب مختلفی خوانده شده‌است. در جوانی به نام ناحیه‌ای که از آن برخاسته بود «رضا سوادکوهی» نامیده می‌شد. با ورود به نظامی‌گری به مناسبت استفاده از مسلسل ماکسیم به «رضا ماکسیم» و بعدها به «رضاخان» و سپس، با ذکر درجه نظامی‌اش، به «رضاخان میرپنج» شناخته شد. پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و به دست گرفتن وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا، او را «سردار سپه» می‌خواندند. پس از رسیدن به پادشاهی و گزیدن نام خانوادگی پهلوی به «رضاشاه پهلوی» (پیش از این نام خانوادگی در ایران رایج نبود؛ رضاشاه برای نخستین بار استفاده از نام خانوادگی را اجباری کرد^[۹] شناخته شد. در سال ۱۳۲۸ با تصویب مجلس شورای ملی به او لقب «رضاشاه کبیر» داده شد.^{[۱۰][۳]}

شناسنامه رضاخان که در سن ۴۲ سالگی وی برایش صادر شده است.

۲ زندگی‌نامه

۱.۲ آغاز زندگی و نوجوانی

مادرش او را زمانی که کودک شیرخواره‌ای بود از شهرستان سوادکوه به تهران آورد.^[۱۱] رضا در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ هجری خورشیدی در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران زاده شد. پدرش داداش بیک سوادکوهی، یاور فوج سوادکوه بوده‌است.

محل زندگی‌اش در کودکی به عنوان «زادگاه بنیان‌گذار پهلوی» نامیده می‌شد و امروز، موزه مردم‌شناسی شهرستان آلاشت است. این منطقه آلاشت در فهرست آثار ملی کشور به نام محله قدیمی آلاشت به شماره ۸۶۷ ثبت ملی شده است.

آگاهی کامل و دقیقی از تبار و نیاکان رضاشاه در دست نیست.^[۱۲] مادرش نوش‌آفرین آیرملو، اهل تهران و تا مرگ داداش‌بیک ساکن آلاشت بود.^[۱۳] مرگ پدرش در چهل روزگی وی موجب شد که نوش‌آفرین تصمیم به عزیمت به تهران بگیرد. به این خاطر پس از مدتی نوزاد شش‌ماهه را برداشت و راه تهران را در پیش گرفت.^[۳] در این سفر رضای نوزاد در راه سخت میان مازندران و تهران به شدت بیمار شد و با رسیدن به گردنه و کاروانسرای



پرتره سردار سپه در مقام وزیر جنگ.
اثر: آنتوان سوربوگین



زادگاه رضاشاه در آلاشت

گدوک، نوزاد یخ زد و مادر و سایر همسفران وی را مرده پنداشتند؛ بنابراین او را از مادر جدا نموده و برای دفن در روز بعد، او را در کنار چارپایانشان گذاشتند. گرمای محیط موجب شد تا کودک مجدداً جانی بگیرد و اطرافیان را متوجه خود کند.^[14] این داستان را رضاشاه بارها در دوران پادشاهی و در هنگام ساخت راه آهن شمال برای اطرافیان از جمله محمدعلی فروغی و حسن اسفندیاری نقل نموده است.^[3] رضا و مادرش در محله سنگلج در نداری و تهیدستی زندگی می کردند. مخارج زندگی آنان تا هفت سالگی رضا برعهده سرهنگ ابوالقاسم آیرم لو بود. او در آن زمان به نام ابوالقاسم بیک، خیاط قزاقخانه بود.^[3] پس از مرگ وی سرتیپ نصرالله خان آیرم زندگی آنان را اداره می کرد.^[3]

۲.۲ در بریگاد قزاق

وی در دوران خدمت در قزاقخانه مدتی نگهبان سفارت آلمان در تهران بود. امضای تغییر شیفت روزانه وی هنوز در این محل نگهداری می شود.^[3]

سپس به سرگروهانی محافظین بانک استقراضی روسیه در مشهد و پس از چندی به وکیل باشی (ستوان تا سروان)^[16] گروهان شصت تیر منصوب شد. در این دوره رضاخان به دلیل استفاده از یکی از معدود مسلسل های ماکسیم آن زمان، به «رضا ماکسیم» معروف شد.^[17]

در سال ۱۲۸۸ خورشیدی، همراه با سواران بختیاری و ارامنه برای خواباندن شورش ها و قیام های محلی به زنجان و اردبیل اعزام شد و در جنگ با قوای ارشدالدوله از خود رشادت نشان داد. سپس با درجه یاور (سرگردی) به فرماندهی دسته تیرانداز و در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به فرماندهی آتریاد (تیپ) همدان منصوب شد.^[3]

او در این سمت علیه فرمانده بریگاد یعنی سرهنگ کلرزه کودتایی را به فرماندهی استاروسلسکی، معاون وی با موفقیت اجرا نمود. اجرای این کودتا با هماهنگی احمدشاه توسط رضاخان به کودتای اول رضاخان نیز معروف است. در اثر این کودتا، کلرزه به روسیه بازگشت و استاروسلسکی فرمانده بریگاد قزاق در ایران شد.^[18]

در میان قزاق ها رضا فردی آزاداندیش ولی ناآرام و متمرّد بود.^[19] او یک بار در زمان استاروسلسکی، پاگون یکی از افسران روسی ارشدش را کند. او همچنین فرماندهی معنوی سایر افسران ایرانی را نیز به دست آورده بود؛ چراکه سایر افسران ایرانی نیز از او تبعیت می کردند و استاروسلسکی همواره مجبور بود او را راضی نگه دارد.^[3] او اهل تملق نبود و با زیردستانش در بریگاد به نیکی رفتار می کرد و گاه به آنان از جیب خود انعام نیز می داد.^[20] گاهی نیز مانند سایر قزاقها دست به شمشیر و اسلحه می برد؛ ولی کینه جو نبود و انتقام نمی گرفت. یکی از افسران هم رده اش به نام علیشاه در درگیری ای صورت او را زخمی کرد. زمانی که رضا وزیر جنگ شد، افسر مزبور فرار کرد. به دستور رضا او را برگرداندند و با درجه ای از او دلجویی کردند و او تا مقام سرتیپی نیز رسید.^[21]

با اخراج افسران روس، بریگاد قزاق تحت نظر یک افسر نالایق ایرانی به نام



رضا ماکسیم، در حال آموزش به کارگیری رگبار به سربازان در درجه سلطانی (سروانی) در بریگاد قزاق

نوشتار اصلی: بریگاد قزاق

در سن ۱۴ سالگی^[15] توسط صمصام (از ابواب جمعی علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم)، یکی از بستگان خود وارد فوج سوادکوه و تابین (سرباز) شد. از خود وی نقل شده است که به هنگام ورود آن قدر خردسال بوده است که دیگران وی را سوار اسب می کرده اند.^[3]

سال ۱۲۷۵ خورشیدی پس از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، فوج سوادکوه برای نگاهبانی از سفارتخانه و مراکز دولتی به تهران فراخوانده شد.

باقی ماندند و به دخالت انگلستان در کودتا و همچنین شکل‌گیری سیاست‌های دولت جدید گمان می‌بردند.^[23] این کودتا به شکل گسترده‌ای به عنوان اقدام انگلستان برای احیای روح قرارداد ۱۹۱۹ شناخته می‌شد؛ علاوه بر این، عده‌ای بر این هستند که کودتا بدون حمایت مالی و لجستیکی پرسنل ارتش بریتانیا در قزوین امکان آغاز نداشت.^[23] قزاق‌ها خود از دریافت پول و حمایت انگلیسی به خود می‌بالیدند.^[23] علی‌رغم آنچه سید ضیا اعلام کرد، به نظر می‌رسد که پرسنل ارتش بریتانیا در کودتا شرکت داشتند و هیچ‌یک اسناد در انکار و رد دخالت نیروهای بریتانیا قابل اثبات نیست.^[23]

ماجرای چنین بود که با ورود ادموند آبرونساید و اخراج روس‌ها، روزی آبرونساید همه فرماندهان ایرانی را جمع می‌کند و به کمک مترجم به آنان «توصیه» می‌کند که خلع سلاح شوند. در جوی که همه فرماندهان از صلابت این دستور سکوت اختیار کرده بودند، رضاخان برمی‌خیزد و با صدای رسا یادآوری می‌کند که آنان تنها تحت امر پادشاهشان (احمدشاه) هستند و گوشزد کرد که فرماندهان هرگز این دستور را از یک افسر انگلیسی اجرا نخواهند کرد.^[31]

آبرونساید پس از این شناخت از رضاخان اعتقاد یافت که «نباید این سربازان و افسران را در اینجا نگه داشت. بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آنکه من از صحنه خارج شوم باز گذاشت. درواقع یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد.» به این ترتیب رضاخان مقام فرماندهی نیروهای قزاق را به دست آورد. در این موقع، صرفنظر از اینکه برنامه کودتا به دست آبرونساید طراحی شده باشد یا به دست رضاخان، هردو مذاکرات خصوصی در مورد جزئیات را آغاز کرده بودند. آبرونساید می‌نویسد «رضاخان عجله دارد که وارد عمل شود. او از بیکاری خسته شده‌است»^[29] در نتیجه این کودتا، نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان وارد تهران شدند و ادارات دولتی و مراکز نظامی را اشغال کردند.^[10]

بر خلاف اظهارات سید ضیا که بریتانیایی‌ها در خصوص مقصود اصلی انتقال قزاق‌ها فریب داده شده بودند، به نظر می‌رسد کارکنان نظامی بریتانیایی در کودتا درگیر بوده‌اند. هیچ‌یک از گزارش‌هایی که درگیری بریتانیا در کودتا را نفی می‌کنند قابل اثبات نیستند. بریتانیایی‌ها نگران «پروپاگاندای بلشویکی» در تهران و اثر آنها بر ارتش بودند. کلنل هنری اسمیت انگلیسی سردار همایون قاسم خان والی، رئیس تشریفاتی بریگاد قزاق را تحت فشار نهاده بود تا از نیروهای مستقر در قزوین استفاده کرده و علیه اشغال توسط بلشویک‌ها پیش دستی کند. هرمن نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران هم برنامه را تأیید کرده و خواهان جایگزینی ۶۰۰ قزاق مستقر در تهران با تعداد برابری از مردان تازه آموزش دیده از قزوین، تحت فرماندهی رضا خان، بود. بسیار محتمل است که شاه و نخست وزیر که تازه کابینه‌اش را بازسازی کرده بود، به امید تحکیم دولت با این برنامه موافق بودند. سردار همایون با ادعای این که اسمیت اصرار کرده، نیروی خیلی بزرگتری را اعزام کرد. اسمیت بعدها به نقشی که او و دابلوی. ای. اسمارت، دبیر شرقی هیئت دیپلماتیک بریتانیا ایفا کرده بودند اعتراف کرد. آبرونساید احتمالاً تشویق به این حرکت کرده بوده گرچه در جریان جزئیات برنامه نبوده است. خاطرات وی نشان می‌دهد که او حامی کودتای نظامی بوده و برای اجرای آن رضا خان را در ذهن داشته است. با قضاوت بر اساس نظرات ضبط شده از مقامات وزارت امور خارجه بریتانیا، درگیری بریتانیا از سوی وزارت خارجه هدایت نمی‌شده است. حتی به نظر می‌رسد نورمن در خصوص مقصود واقعی حرکت قزاق‌ها بی‌خبر بوده تا این که چند روز قبل از کودتا آبرونساید به وی گفته است.^[23]

سر پرسی لورن در یکی از نامه‌هایش به وزارتخانه از رضاخان به عنوان مردی درستکار و باعرضه یاد می‌کند که دزد نیست و با بریتانیا هم دشمنی ندارد، اما وزیر انگلیسی در جوابش به او توصیه می‌کند که گول نخورد، رضاخان «بلد است شیرین حرف بزند و ترش رفتار کند».^[32]

هارولد نیکلسون، نماینده سیاسی بعدی در تهران، سیاست ستایشگرانه لورن نسبت به رضاشاه را نکوهش می‌کرد و رضاشاه را از توانایی فکری و اخلاقی برای احراز مقامات عالی بی‌بهره می‌دانست. رابرت کلاویو، جانشین نیکلسون، نیز نظریاتی مشابه او داشت. در پایان سال ۱۳۰۶ سفارت بریتانیا در تهران به این نتیجه رسیده بود که رضاشاه هزار بار از احمدشاه بدتر است. در سال

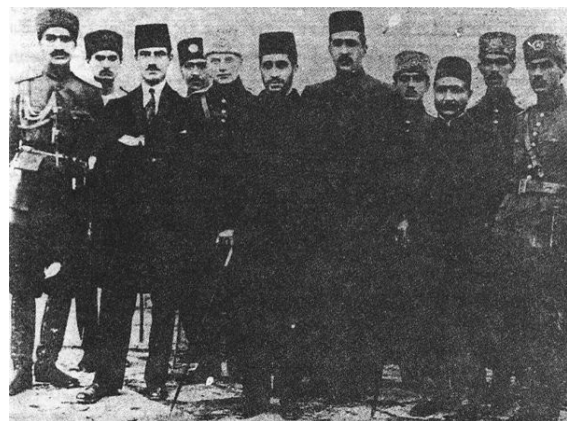
سردار همایون، قرار گرفت و رضاخان عملاً فرمانده واقعی بریگاد (زیر نظر ژنرال آبرونساید) بود.^{[10][22]}

در سال ۱۲۹۹ خورشیدی و چند ماه قبل از کودتا، رضاخان برای شرکت در سرکوب قیام میرزا کوچک خان جنگلی به گیلان فرستاده شد، که منجر به عقب‌نشینی قوای قزاق به فرماندهی استاروسلسکی تا حوالی قزوین گردید.^[10]

۳.۲ کودتای سوم اسفند

نوشتار اصلی: کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹

در پی گفتگوها و هماهنگی‌های انجام شده میان سید ضیاءالدین طباطبائی



کابینه کودتا به ریاست سید ضیاء با حضور سردار سپه که تنها ۳ ماه دوام داشت؛ شرکت کنندگان در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ (از سمت چپ، ردیف جلو): رضاشاه، مسعود کیهان، سرهنگ گلبروب (فرمانده سوئدی ژاندارمری)، سید ضیاءالدین طباطبائی، حسین دادگر، حسن مشار، علی ریاضی، کاظم خان سیاح

(مدیر روزنامه رعد) و رضاخان از یک سو و ژنرال آبرونساید با رضاخان از سوی دیگر،^[10] در روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹، کودتایی نظامی ترتیب داده شد. میزان نقشی که هر یک از افراد در برنامه‌ریزی کودتا دارند دقیقاً مشخص نیست، گرچه سید ضیاء و رضاخان هر یک مدعی این بودند که بازیگر اصلی کودتا هستند. در واقع هر یک نگران سرنوشت کشور بودند و به خصوص سید ضیا طرح‌های متعددی برای مقابله با تهدید بلشویکی پیشنهاد کرده بود.^[23]

عده‌ای بر این باورند که انگلستان که از پروپاگاندای بلشویک‌ها در تهران نگران بود، در برنامه‌ریزی و حمایت این کودتا دست‌داشت.^{[23][24][25]} به گفته ماروین زونیس، میزان این دخالت هیچگاه مشخص نشد.^[26] بسیاری دیگر از پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که سیاست رسمی بریتانیا در لندن، نه نقشی در طراحی و اجرای کودتای سوم اسفند داشت و نه تمایلی به برآوردن رضاشاه و برانداختن قاجارها.^{[27][28]} آبرونساید در خاطرات خود می‌نویسد که او طی دوره‌ای که سردار همایون فرماندهی اسمی قوای قزاق را داشته‌است بارها از اردوی آنان بازدید می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که «رضاخان مسلماً بهترین است» و «فرمانده قزاق‌ها (سردار همایون) مخلوقی بی‌فایده و ضعیف است».^[29]

به نوشته دانشنامه اسلام بریل، در اکتبر ۱۹۲۰ نیروهای بریتانیایی مستقر در شمال غربی ایران (که از زمان جنگ جهانی اول باقی‌مانده بودند) تحت سرپرستی ژنرال ادموند آبرونساید قرار گرفتند که به همراه دیگر افسران بریتانیایی با رضا خان که از چهره‌های ممتاز بی‌افسران قزاق پادگان قزوین بود آشنا شده و به تحسین وی پرداختند. پژوهش‌های اخیر به حضور دیپلماتیک و نظامی محلی در کودتا اشاره می‌کنند نه حمایت دولتی بریتانیا.^[30]

به نوشته دانشنامه ایرانیکا، بیشتر ناظران به اقدامات دولت جدید مشکوک



رضاخان در دوره نخست‌وزیری، وزیر جنگ نیز بوده

صارم‌الدوله در دولت استفاده می‌نمود.^[10]

بنابراین در غیاب احمدشاه، عوامل رضاشاه اندیشه الغای سلطنت و رئیس‌جمهور شدن سردار سپه را پیش آوردند. اما تغییر حکومت کشور به جمهوری با مخالفت شدید برخی از روشنفکران و روحانیون همچون ملک‌الشعرا بهار و سید حسن مدرس با شکست روبرو شد.^[10]

۶.۲ رسیدن به پادشاهی



سوگند رضا شاه در برابر مجلس مؤسسان در تکیه دولت در روز بیست و چهارم آذر ۱۳۰۴

در طول یک و نیم سال بعد از شکست پروژه جمهوری‌خواهی، سردار سپه کوشید تا خود را با نمایندگان مخالفین و اقلیت مجلس نزدیک کند.

۱۳۱۱ در آستانه درگیری ایران و انگلستان، وزارت خارجه بریتانیا، رضاشاه (که قرارداد نفت را به درون آتش شومینه انداخته بود) را یک «وحشی» خواند و سال بعد یک «دیوانه خون‌آشام».^{[33][34]}

به هر روی محتمل است دولت بریتانیایی هند به کودتا و تشکیل یک دولت معتدل میانه رو در تهران تشویق کرده باشد. مقامات آن دولت از قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلستان انتقاد کرده و آن را مغایر با احساسات ملی گرایانه و منافع بلندمدت بریتانیا در کل منطقه می‌دانستند. اردشیر جی ریپورتر، مشاور ارشد هند در تهران، خواهان تأسیس یک دولت قوی بود و از اکتبر ۱۹۱۷ با رضا خان در تماس بود. او در خاطراتش برای معرفی کردن رضا خان به آبرونساید برای خود اعتبار قائل می‌شود.^[23]

۴.۲ سردار سپه

نوشتارهای اصلی: رضا شاه و نوسازی ارتش، جنبش جنگل و شیخ خزعل

پس از کودتا سید ضیاءالدین طباطبایی، مسعود کیهان را به وزارت جنگ منصوب کرد، اما کشمکش‌ها بین مسعود کیهان و رضا خان باعث شد که او در هفت اردیبهشت استعفا دهد.^[35] و احمدشاه رضاخان را با لقب سردار سپه به وزارت جنگ منصوب کند. رضاخان سردار سپه تا سوم آبان ۱۳۰۲ در این سمت بود؛ و در این مدت نیروهای قزاق و ژاندارمری و نظمیه را ادغام کرد و ارتش ملی را به وجود آورد.^[37] از لحاظ سیاسی او در این دوره با نخست وزیرهای شاه به ویژه احمد قوام مشغول جنگ قدرت بود. در عوض با احمدشاه رفتاری احترام آمیز و خاضعانه داشت. احمدشاه اکثر اوقات در خارج از کشور به سر می‌برد.^[10]

با ظهور ارتش نوین ایران، امنیت که سال‌ها بود از کشور رخت بر بسته بود، دوباره به کشور بازگشت.^[38] رضاشاه موفق شد در این دوره و به مدد مانورهای سیاسی^[39] و ارتش نوین خود، یایانی مانند شیخ خزعل، کلنل محمدتقی خان پسیان و بلوچ‌ها را در جنوب تخته‌قاپو کند. همچنین انقلابیونی مانند میرزا کوچک خان جنگلی که از دوران مشروطه بر نواحی شمالی حکومت داشتند، توسط قوای این ارتش سرکوب شدند.^[40] وی به پاس این پیروزی شمشیر مکمل به جواهر از احمدشاه دریافت کرد.^[3] در این راستا حتی مخالفانی مانند سید حسن مدرس و دکتر محمد مصدق نیز بازگرداندن امنیت به کشور توسط وی را ستودند.^[10]

۵.۲ نخست‌وزیری و جمهوری خواهی

سرانجام در سوم آبان ۱۳۰۲ رضاخان با فرمان احمدشاه قاجار به نخست‌وزیری منصوب شد و شاه نیز پس از چند روز به اروپا رفت و عملاً کشور را به رضاشاه سپرد. رضاشاه در این مدت پایه‌های قدرت خود را استوار کرد و به کوشش برای سرنوشتی حکومت قاجار پرداخت.^[10]

نخست‌وزیر، طی این دوره متوجه شد که برخی از ناآرامی‌ها را نمی‌توان با جنگ از بین برد؛ بنابراین، روی به سیاست آورد و با آوردن خانزادگان به تهران اسباب شهرنشینی آنان را فراهم نمود و آنان را از طغیان و مخالفت بازداشت.^[3]

پادشاهان قاجاریه، تقریباً از اواسط دوران سلطنت ناصرالدین شاه، کشورداری را رها نموده و هیچ گامی در جهت بهبود وضع عمومی برنداشته بودند و سفرنامه‌های اروپائیان (همچون فرد ریچاردز،^[41] کلود آنه^[42] و ویتاسکویل وست^[43]) در این دوران، روشن می‌کند که کشور به ویرانه‌ای تبدیل شده بود.^[10]

لذا طی سالهای نخست وزیری، رضا شاه که اختیارات فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود توانست یک رشته اصلاحات عمومی را به مرحله عمل برساند. این اصلاحات موجب شده بود تا عموم مردم نسبت به وی دید مثبتی داشته باشند. از دیگر سو، نخست وزیر هنوز افکار ضد مذهبی خود را بروز نداده بود.^[3] او در این دوره در مراسم مذهبی شیعیان در مساجد و تکیا شرکت می‌کرد و از وجود شاهزادگان قاجاری پرنفوذ همچون نصرت‌الدوله و

در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی ماده واحده‌ای را مطرح کردند که به موجب آن احمدشاه از سلطنت خلع شد و حکومت موقت «در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی» سپرده شد و «تعیین تکلیف حکومت قطعی» به مجلس مؤسسان واگذار شد. اغلب نمایندگان شهر تهران (که بر خلاف سایر شهرها در فرایندی نسبتاً دموکراتیک انتخاب می‌شدند) با این تغییر مخالفت نمودند. سپس با تشکیل یک مجلس مؤسسان، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴، سلطنت ایران به «آقای رضا پهلوی» واگذار شد. انتخابات این مجلس در فرایندی کاملاً غیر دموکراتیک انجام شد و کسانی مانند آیت‌الله کاشانی به نمایندگی رسیدند و در مدح رضا شاه و سلطنت وی، نطق‌های پرشوری کردند. در بیست و چهارم آذر ۱۳۰۴ خورشیدی، رضاخان پهلوی در مجلس مؤسسان حاضر شد و با ادای سوگند به قرآن رسماً به عنوان سردودمان پهلوی وظایف پادشاهی را به عهده گرفت و برای اولین بار در سال ۱۳۰۴ بر تخت مرمر نشست. مراسم تاج‌گذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ در تالار سلام انجام شد.^[10]

سخنرانی مخالفان انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی در مجلس (همچون دکتر محمد مصدق و سید حسن مدرس) نشان از آن دارد که آنان منکر نقش رضا شاه در برقراری نظم در کشور نبوده‌اند. بلکه استدلال مخالفان چنین بود که با توجه به اینکه پادشاه مشروطه عملاً اختیار حقوقی کشور داری را ندارد و این اختیارات یکسره به نخست وزیر واگذار شده‌است، لذا حیف است که نخست وزیر موفق مانند سردار سپه به عضو خنثی همچون پادشاه مشروطه تبدیل شود. زیرا چنان که بخواهد همچنان مصدر امور باقی بماند ناچار به ورطه دیکتاتوری خواهد افتاد.^[47]

۷.۲ سال‌های نخست پادشاهی



نگاره رسمی رضا شاه پهلوی در هنگام نشستن بر تخت پادشاهی. الماس دریای نور روی کلاه وی دیده می‌شود.

با پایان دوران جنگ قدرت در کشور و پادشاهی رضا شاه، دوره رشد و سازندگی آغاز گردید. در این دوران رضا شاه، هنوز با افرادی رایزنی می‌کرد و مخالفانی چون محمدتقی بهار و محمد مصدق، آنقدر آزادی داشتند تا علناً با شاه مخالفت کنند^[48] و حتی از قبول مقام وزارت سر باز زدند.^[49]

هنگامی که رضا شاه پهلوی بر مسند پادشاهی نشست، جهان در آرامش موقت پس از جنگ جهانی اول نفسی می‌کشید. رضاشاه پهلوی، برنامه



رژه سربازان ایرانی در روز تاجگذاری رضاشاه در تهران



ارتباطات وسیعی با عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت‌الدوله، سید حسن مدرس و تقریباً اکثر کسانی که پس از کودتا دستگیر شده بودند برقرار شد. از سوی دیگر تمایل بیش از حد احمد شاه به سلطنت مشروطه که گاهی به ضعف وی نیز تعبیر می‌شد، راه را برای تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی هموار نمود.^[44]

تنها مقاومت جدی خانواده احمد شاه، نه از سوی وی که از سوی مادرش ملکه جهان صورت گرفت. او به تنهایی تصمیم به مبارزه با رضاخان گرفت و به این منظور از پاریس به عتبات عالیات سفر کرد تا حکم و فتوی مفسد و خارج از دین بودن بودن نخست وزیر را به هر قیمتی از مراجع عراق به دست آورد.^[45] ولی او نیز هنگامی به عراق رسید که رضاشاه در مجلس مؤسسان سوگند پادشاهی خورده بود.^[46]

به هر تقدیر با فشارهای نخست وزیر، نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی



راه‌سازی سراسری در کل کشور به دستور رضاشاه.



رضاشاه و آتاترک



ساخت راه‌آهن سراسری به دستور رضاشاه

گسترده‌ای را برای سامان اداری و اقتصادی کشور به دست گرفت. رضا شاه توانست از آرامش نسبی میان دو جنگ، حداکثر بهره‌برداری را نموده و زیرساخت‌های کشور همچون ارتش و راه‌ها را به دست مستوفی‌الممالک، نخست‌وزیر مردمی و شناخته شده نوسازی کند.^[50] در همین دوران بود که کاپیتولاسیون لغا شده و راه‌آهن سراسری ایران به سرعت ساخته شد.^[51] همچنین آخرین آشوبها و ناامنی‌ها نیز توسط رضا شاه سرکوب شد و شمال شرق ایران که محل جولان یاغیان بود، به تسخیر ارتش درآمد و شهرهای جدید (مانند بندر ترکمن و گنبد کاووس) در محل این ناآرامی‌ها ساخته شد.^[52]

رضاشاه، در این دوران به تقویت نفوذ و افزایش پایگاه مردمی خود، خصوصاً در میان برخی روشنفکران پرداخت. سازمانهای زنان (مانند جمعیت نسوان وطن‌خواه) آزادی فعالیت داشتند و گروه‌های چپ مانند حزب کمونیست ایران فعالیت می‌کردند.^{[53][54]} رضا شاه، بعدها هیچگاه نتوانست پایگاه مردمی خود را در این دوران مجدداً به دست بیاورد.^[55] در اواخر این دوران بود که قانون مدنی کشور به تصویب مجلس رسید. با تصویب این قانون، قدرت روحانیون که تا آن زمان تنها مقام قضایی کشور بودند، به چالش کشیده شد.^[56]

۸.۲ تنها سفر خارجی رضاشاه

رضاشاه در کل زندگیش تنها یک سفر به خارج از ایران داشت و آن هم ترکیه بود که با مصطفی کمال آتاترک دیدار کرد. تنها سفر خارجی رضاشاه، سفر به ترکیه در سال ۱۳۱۳ بود. او در این سفر سخت تحت تأثیر همپای ترکش مصطفی کمال آتاترک قرار گرفت و کوشید تا مانند او، کشور را با قدرت اداره نماید. چنان‌که شمشیر جواهر نشانی به رسم یاد بود به همراه عکس خود را به وی هدیه کرد و در پای عکس نوشت: «به رسم یادگار برای دوست عزیز و برادر محترم حضرت قاضی مصطفی کمال رئیس جمهور ترکیه ارسال گردید» سعد آباد ۲۹/۵/۱۳۱۳ که امروزه این عکس و شمشیر در موزه رسمی مقبره آتاترک در شهر آنکارا می‌باشد. در این سفر، رضاشاه با دیدن زنان بی‌حجاب ترک که مشغول به کار بودند و همانند مردان در صنعت کار می‌کردند به فکر کشف حجاب زنان افتاد.^{[57][58]}

۹.۲ اقدامات رضاشاه

رضاشاه چه در جایگاه پادشاه و چه در جایگاه نخست‌وزیر و وزیر جنگ، کارهایی کرد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:^[59]

- متحدالشکل کردن لباس مردان، دستور به سر گذاشتن کلاه پهلوی به جای دستار و فینه و اجباری کردن کت و شلوار و کفش مردانه به جای لباس‌های سنتی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی (در پست نخست‌وزیری)
- کشف حجاب اجباری (تغییر لباس زنان از پیچه و روبند به لباس و کلاه فرنگی و بازکردن صورت)
- تهیه و تصویب نخستین قانون مدنی ایران
- بنیان‌گذاری ثبت اسناد
- بنیان‌گذاری ثبت احوال و اجباری کردن برگزیدن نام خانوادگی و صدور شناسنامه
- لغو کاپیتولاسیون
- ملی‌کردن جنگل‌ها و مراتع ایران
- براندازی سیستم خان‌سالاری (ملوک الطوایفی)
- متحدکردن نیروهای نظامی و تشکیل ارتش ایران و تصویب قانون نظام وظیفه عمومی
- بنیان‌گذاری بانک سپه^[62]
- بنیان‌گذاری بانک ملی ایران^[63]
- بنیان‌گذاری بانک فلاحتی (بانک کشاورزی کنونی)
- بنیان‌گذاری بیمه ایران^[64]
- ساخت راه‌آهن سراسری ایران (از دریای خزر تا خلیج فارس)^[65]
- گسترش صنایع

• بنیان‌گذاری دانشگاه تهران^[60]

• ساخت جاده مخصوص پهلوی (خیابان ولی‌عصر کنونی در تهران)^[61]

در هر حال از سیرجان رهسپار بندرعباس شدیم. وقتی وارد بندرعباس شدیم در گرمای ماه مهرماه ۱۳۲۰ مثل اینکه رضا شاه و من و سایر همراهان وارد آب حوض شده و قبل از اینکه بدن خود را خشک نماییم لباس بر تن کرده‌ایم. شاه در بندر عباس دستور دادند تمام جامدانها را مأمورین گمرک مورد تفتیش قرار بدهند و صورت مجلسی هم تهیه شود تا محقق گردد جواهرات سلطنتی همراه شاه نیست.

دربندرعباس هم شاه از گفتارهای رادیو لندن عصبانی بودند ولی من می‌دانستم تمام این جریان زیر سر «سر رید بولارد» سفیر انگلستان در تهران می‌باشد. ایشان چاره‌ای جز ترک ایران نداشتند و به وسیله کشتی نیمه باری و نیمه مسافری انگلیسی موسوم به «بندرا» خاک ایران را ترک گفتند. شدت گرمای بندرعباس مخصوصاً یک ساعت قبل از عزیمت رضاشاه بحدی بود که گله داری بازارگان بندرعباسی مقدار یخ به عنوان تحفه بشاه تقدیم داشت. یخ در آن گرمای شدید بندرعباس نعمتی بود. شاه با مشاهده یخ دست در جیب بردند و ۱۵ سکه پهلوی طلا در آوردند تا به گله داری بدهند. عرض کردم ایشان از مکنت و ثروت برخوردار است، اجازه بفرمایید پس از بازگشت به تهران در مقام تقدیر از رفتار او برآیم (آقای گله داری بعداً در سال ۱۳۲۳ از بندرعباس به مجلس شورای ملی رفت).

رضاه شاه قبول کردند و با کرجی بندر و ساحل راترک کرده تا در دو کیلومتری سوار کشتی بشوند. در کشتی صورت مرا بوسید و پس از آنکه مراسم خداحافظی در محیط بسیار ناراحت‌کننده بعمل آمد به ساحل بازگشتم و بعد از ظهر همان روز از همان راهی که آمده بودم به طرف تهران رهسپار شدم.

بعدها سه برادر گله داری اولین هتل مدرن دبی را ساختند که شامل هتل اینترکانتیننتال و هیئت رجنسی (هتل گله داری) در اواسط دهه ۱۹۷۰ می‌شود.^[79]

۳ دوران تبعید



رضا شاه به همراه فرزندان در جزیره موریس در زمان تبعید

رضاشاه در ابتدا قصد داشت در یکی از کشورهای آمریکای لاتین و به احتمال زیاد کشور آرژانتین ساکن شود. وی به همراه یازده نفر از اعضای خانواده سلطنتی از جمله شمس پهلوی و علیرضا پهلوی و همچنین هشت نفر دیگر در شهر بندرعباس سوار کشتی انگلیسی شده و این شهر را به قصد بمبئی هند ترک کردند تا مدتی را در این شهر بگذرانند و پس از رفع خستگی به

- بنیان‌گذاری رادیو ایران^[66]
- بنیان‌گذاری خبرگزاری پارس^[67] (خبرگزاری ایرنا کنونی)
- بنیان‌گذاری فرهنگستان ایران^[68]
- تغییر تقویم رسمی ایران از تقویم هجری قمری به تقویم خورشیدی جلالی (تغییر ماه‌های برجی مانند عقرب و سرطان به ماه‌های اوستایی مانند فروردین و اردیبهشت)
- تغییر نام رسمی کشور در زبان‌های خارجی و مجامع بین‌المللی از «پرشیا» به «ایران» در سال ۱۳۱۴. (در خود ایران نام کشور از زمان ساسانیان به همین نام ایران گفته می‌شد).^[69]
- دستور به حفظ، بازسازی و مرمت آثار تاریخی ایران^[70]
- تأسیس نخستین موزه ایران با نام موزه ایران باستان
- حفظ یک‌پارچگی و تمامیت ارضی ایران با سرکوب وابستگان به قدرت‌های خارجی، هم‌چون شیخ خزعل^[71] و اسماعیل سیمیتقو.^[72]
- موافقت با سفر یک هیئت بریتانیایی به ریاست سر اورل اشتین به ایران جهت کشف آثار باستانی در شهرهای ایران.^[73]

۱۰۲ تبعید شدن در شهریور ۱۳۲۰

نوشتار اصلی: اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

با وقوع جنگ جهانی دوم ایران اعلام بی‌طرفی کرد و حتی برای ندادن پناه به دست متفقین که در جنگ با آلمان بودند، در چندین مرحله از شمار نیروهای آلمانی در ایران (که متفقین آنان را جاسوس رژیم نازی می‌خواندند) کاست. به طوریکه حتی روابط دوستانه هیتلر و رضاشاه به سردی گرایید و کودتایی بر ضد رضاشاه از سوی آلمانیها طراحی شد که نافرجام ماند؛ ولی بریتانیا که به نفت رایگان ایران برای پیشبرد جنگ نیاز داشت، و روسیه که نیازمند دریافت کمک‌های لجستیکی از متفقین بود، با چراغ سبز آمریکا، با نقض آشکار بی‌طرفی ایران در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند.^[74] از این روز به مدت یک هفته، شهرهای شمالی و غربی و جنوبی ایران از چندین جهت مورد تهاجم همه‌جانبه ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا قرار گرفت. همچنین نیروهای شوروی به بمباران شهرهای شمالی و شمال غربی ایران پرداختند. در روز ششم فروغی که به مقام نخست وزیری رسیده بود، ترک مقاومت را در دستور کار قرار داد و به رایزنی با اشغالگران پرداخت. رضاشاه بعد از ظهر روز نهم شهریور همه فرماندهان و مقامات امضاکننده طرح مرخصی سربازان وظیفه را^[75] که در عمل به انحلال ارتش انجامیده بود^[76] به کاخ سعدآباد احضار کرد و به آنها نسبت خیانت داد. شاه سرلشکر احمد نخجوان، (کفیل وزیر جنگ)، و سرتیپ علی ریاضی را مسبب این خیانت قلمداد کرد، از آن‌رو به ضرب و شتم آنان پرداخته و پس از خلع درجه، آنان را زندانی کرد. سپس دستور داد ایشان به خاطر این خیانت در دادگاه زمان جنگ محاکمه شوند.^[75]

پس از اشغال ایران، بریتانیا پیامی به این مضمون به رضاشاه ارسال کرد:^[76]

رضاشاه سپس تحت نظر نیروهای بریتانیایی از بندرعباس با کشتی از ایران خارج شد. ابتدا او را به سمت هند بردند. بعد به جزیره موریس منتقل شد و بالاخره در آفریقای جنوبی در شهر ژوهانسبورگ تحت نظر قرار گرفت.^[77]

در مسیر بندرعباس در یکی از مناطق لارستان گرمای شدید هوا برای رضاشاه مشکل‌ساز شده بود، در این بین یکی از اهالی آن منطقه مقداری یخ به رضاشاه و همراهانش داد. شرح این واقعه از کتاب تحشیه دکتر باستانی پاریزی در کتاب فرماندهان کرمان نوشته شیخ یحیی احمدی کرمانی انتشارات دانش ۱۳۶۲ (یادداشت‌های محمود جم درسالنامه ۱۳۴۰ دنیا).^[78]

۴ سیاست خارجی

در دوره زمامداری رضاشاه، ایران رابطه نزدیکی با کشور آلمان برقرار کرد به طوری که این کشور به بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل شد و بیش از سه هزار کارشناس آلمانی در ایران استقرار یافتند.^[97] این افزایش رابطه با آلمان باعث تیرگی روابط با انگلیس و شوروی شد و یکی از علت‌های حمله این دو کشور در سال ۱۳۲۰ به ایران شد.^[98] در دوره رضاشاه روابط بین‌المللی ایران دچار فراز و نشیب‌هایی شد. در سال ۱۹۳۷ و در اعتراض به چاپ عکسی در یک نشریه فرانسوی، ایران سفیر خود را از فرانسه فراخواند.^[97] در سال ۱۹۳۵ نیز در پی دستگیری سفیر ایران در آمریکا به جرم سرعت زیاد در حین رانندگی در مرلیند ایالات متحده آمریکا، ایران روابط خود با آمریکا را قطع کرد.^[99] در سال ۱۹۳۹ روابط ایران با فرانسه و آمریکا به حالت عادی بازگشت.

۵ منش و بینش

۱۰۵ پارانویا

نوشتر اصلی: نظریه‌های توطئه در ایران

پادشاهان پهلوی که خودشان نیز در مضان توهم توطئه بریتانیا قرار داشتند، بسیاری از حوادث ایران و جهان را به آن سیاست منتسب می‌کردند. رضا شاه به حد افراط به انگلیسی‌ها سوطن داشت و همه بدی‌های دنیا را از انگلستان می‌دانست. حتی سوطنش به پسرش محمدرضا هم متوجه شد و فکر کرد که با انگلیسی‌ها کار می‌کند. محمدرضا، رفیقی سوئسی داشت که او را برای کسب خبر از وضع رضا شاه به ژوهانسبورگ فرستاده بود. رضا شاه به اطرافیانش گفت: «حالا این پسر را فرستادند نباید اینجا، معلوم است از کجا آب می‌خورد...» می‌گفت: «همه اینها را انگلیسی‌ها تدارک می‌بینند» به پسرش سوطن داشت. می‌گفت که دست انگلیسی‌ها است.^[100]

۱۰۵ دین

دولت رضاشاه، اعمال نفوذ بر نهاد مذهب را نیز در دستور کار قرار داد. حوزه‌های علمیه در قم، اصفهان، و البته نجف خودمختار باقی ماندند، اما دانشکده الهیات دانشگاه تهران و مسجد سپهسالار (که توسط امام جمعه منتخب دولت اداره می‌شد) داوطلبان را امتحان می‌کردند تا معلوم کنند کدام یک صلاحیت آموزش دینی به مردم و در نتیجه در آمدن به کسوت روحانیت را دارند. به عبارت دیگر، برای نخستین بار دولت نحوه درآمدن به جرگه علما را تعیین می‌کرد. البته، روحانیونی که برای کار در بخش خدمات دولتی انتخاب می‌شدند، باید لباس روحانیت را کنار می‌گذاشتند و از پوشش غربی و کلاه استفاده می‌کردند. شکفت اینک این اصلاحات به روحانیون نیز هویت متمایزی بخشیده بود. ضمناً وزارت آموزش، آموزش مذهبی را در مدارس دولتی اجبار کرده و با کنترل محتوای این دروس، جلو هر عقیده‌ای را که بویی از شک آوری نسبت به مذهب داشت می‌گرفت. هدف رضا شاه بیشتر حاکم کردن دولت بر تبلیغ و ترویج اسلام بود تا تضعیف مذهب با اندیشه‌های سکولار. وی زندگی سیاسی اش را با رهبری قزاق‌ها در آیین‌های ماه محرم آغاز کرده بود و برای بسیاری از یازده فرزندش، نام‌های شیعی انتخاب کرده بود. محمدرضا، غلامرضا، علیرضا، احمدرضا، عبدالرضا و حمیدرضا. واعظان سرشناس را برای ارائه برنامه‌های مذهبی به رادیوی سراسری دعوت کرد. وی همچنین شریعت سنگلجی، واعظ پر آوازه مسجد سپهسالار را ترغیب کرد تا آشکارا نیاز مبرم شیعه به نوعی «رفرمانسیون» را اعلام کند. سنگلجی اغلب در منبرهای خود بر این نکته تأکید می‌کرد که اسلام در تضاد با تجدد - به ویژه علوم، پزشکی، سینما، رادیو و سرگرمی رو به رشد یعنی فوتبال - نیست.^[101]

رضاشاه سنت شاهی تأمین بودجه مالی مدارس علمیه، بزرگداشت مجتهدین اعظم و سفرهای زیارتی - حتی به نجف و کربلا - را استمرار بخشید. به

یکی از کشورهای شیلی یا آرژانتین برای سکونت بروند. اما پس از نزدیک شدن به شهر بمبئی، حکومت هند انگلیس به وی اطلاع داد که نمی‌توانند در این شهر اقامت کنند و باید به سمت جزیره موریس رهسپار شوند و این امر موجب برآشفستگی رضاشاه شد؛ زیرا تا پیش از این واقعه وی و همراهانش گمان می‌کردند که پس از استعفا و ترک ایران می‌توانند آزادانه در هر جای دنیا که مایل باشند ساکن شوند اما بعد متوجه شدند که در واقع به نوعی زندانی دولت انگلیس هستند. به مسافران کشتی حتی اجازه ورود به شهر بمبئی را نیز ندادند و مجبور شدند مدت پنج روز را وسط دریا در کشتی منتظر بمانند تا کشتی دیگری از راه برسد و با آن کشتی رهسپار جزیره موریس بشوند.^[80]

«سر کلارمونت اسکراین» کنسولیار انگلیس در کرمان که مأمور انتقال رضاشاه و همراهانش به موریس بوده در کتاب «جنگ جهانی در ایران» و همچنین شمس پهلوی در خاطرات خود دلیل اینکه به هیچ‌یک از مسافران اجازه ورود داده نشد را این می‌داند که ممکن بود ورود پادشاه یک کشور اسلامی به بمبئی منجر به بروز شورش مسلمانان در این شهر شود. رضاشاه پس از مدتی اقامت در این جزیره چندین بار درباره وضعیت آب و هوایی آنجا به حکمران انگلیسی این جزیره اعتراض نمود تا سرانجام با انتقال وی و همراهانش به مکانی بهتر در آفریقا موافقت شد.^[81]

۱۰۳ خودکامگی

محمدرضا پهلوی معتقد بود رضاشاه در دوره پادشاهی خود تمام امور مملکتی را در دست خود داشت و کشور را مانند یک نظامی اداره می‌کرد.^[82] بسیاری از مورخان عقیده دارند که تغییر حکومت ایران از مشروطه به استبدادی و دیکتاتوری از حدود سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ یعنی نیمه دوم حکومت رضا شاه، صورت پذیرفته‌است.^[83]

نخستین نشانه‌های تغییر رویه رضا شاه، در سال ۱۳۰۵ و با ترور ناکام مدرس مشاهده شد. در اردیبهشت ۱۳۰۶ خودکامگی وی به حدی رسید که مستوفی‌الممالک دیگر ادامه کار را مفید ندانست^[84] و در گزارشی به مهدی‌قلی هدایت (نخست وزیر بعدی) خود را تحقیر شده خواند و استعفا کرد.^[85]

آزادی‌هایی که در جریان انقلاب مشروطه به دست آمده بود در این دوره از بین رفت. بسیاری از رقبای و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان مقتولان چند نفر از وزیران وی مانند عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و نصرت‌الدوله، برخی از روسای ایالات مانند صولت‌الدوله قشقایی، برخی از شعرا و ادیبان مانند میرزاده عشقی و محمد فرخی یزدی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سید حسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) نیز دیده می‌شوند.^{[86][87][88]} و برخی از وزرا و نزدیکان شاه نیز (مانند علی‌اکبر داور وزیر عدلیه) از ترس اتفاقات مشابه خودکشی کردند.^{[90][91]} علاوه بر این افراد، کشتارهای دست جمعی عشایر کهگیلویه، قشقایی و بختیاری را نیز که عمدتاً با خانواده صورت می‌پذیرفت باید افزود.^[92]

مجلس شورای ملی در این دوره جنبه نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و بر پایه فهرست‌هایی از نمایندگان مورد تأیید او انجام می‌شد.^{[93][94]} حتی مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس (مانند جواد امامی، اسماعیل عراقی و رضا رفیع) که همگی از هواداران قبلی رضا شاه بودند سلب شد و آنان نیز دستگیر و زندانی شدند.^[95] به همین منظور زندان قصر طراحی و ساخته شد و اولین زندانی آن، سازنده آن یعنی سرتیپ محمد درگاهی بود.^[10]

در این دوران نه تنها همه گونه فعالیت سیاسی گروه‌های چپ مانند حزب کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفر که حتی فعالیت‌های اجتماعی زنان نیز متوقف گردید و جراید و روزنامه‌ها تحت انقیاد کامل درآمده و یا تعطیل شدند.^[96]

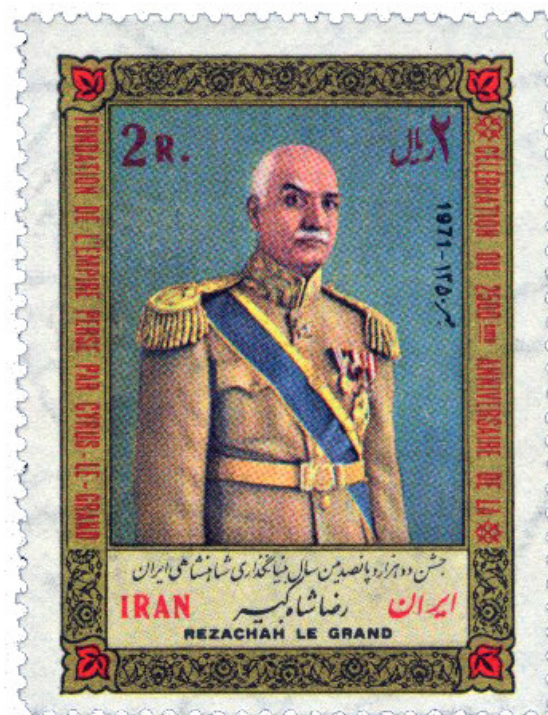
بیش از هر روحانی دیگری فعالیت کرد. در همین سالها بود که، استفاده از القاب روحانی نظیر آیت‌الله و حجت‌الاسلام بین عموم رایج شد. شیخ محمد حسین نائینی، طرفداری از دولت را به جایی رساند که کتاب اولیه اش در مدح مشروطیت را نابود کرد. رضاشاه طلاب علوم دینی را از انجام وظیفه معاف و تأیید و ترویج هرگونه عقاید «الحادی» و «مادی گرایانه» را ممنوع کرد. برخی از روحانیون با لحنی پرچربه در باب عرفان و مشخصاً شاعران صوفی چون مولوی و حافظ، داد سخن می‌دادند. آنها شک آوری را با مادی گرایی و ماتریالیسم را با کمونیسم برابر می‌پنداشتند. از نظر یکی از روحانیون نویسنده درسنامه، هدف آموزش ابتدایی شناساندن خداوند به کودک است. شگفت آور نیست که شمار بسیاری معدودی از روحانیون بلندمرتبه در مقابل شاه ایستادگی کردند.^[102]

رضاشاه، تا پیش از پادشاهی، تظاهرات مذهبی شدیدی داشت. او در دسته‌های عزاداری حسین و همچنین در تکایا و حسینیه‌ها فعالانه شرکت می‌کرد.^{[103][104]} لیکن در همان دوران (دوره وزارت جنگ) نیز اعتقاد عمیق به جدایی دین و سیاست داشت.^[104]

تحقیق محمد فغفوری دربارهٔ رابطه علما-دولت بین ۱۹۲۱ و ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که رضاخان از هویت قومی/دینی برای دستیابی به اهداف سیاسی اش استفاده کرده بود. او تلاش کرد تا رقبا و شریک اش، سید ضیاء الدین طباطبایی را با استفاده از روابطش با گروه‌های غیرمسلمان، به خصوص ارامنه حذف کند. رضاخان با تشکیل یک جبهه متشکل از ارامنه، بریتانیایی‌ها و سید ضیا موفق شد حمایت علما را برای دور کردن رقبایش به دست آورد.^[105]

او روابط خوبی با روحانیون معاصرش نداشت و با تصویب قانون مدنی و تربیت قضات، دست روحانیون را از محاکم سنتی کوتاه نمود.^[106] با طرح کشف حجاب و لباس متحدالشکل مردان و محدود نمودن روحانیون (به غیر از علمای تراز اول) از پوشش سنتی، روحانیون را علناً به مبارزه طلبید و در واقعه مسجد گوهرشاد مشهد (۱۳۱۴)، که چندین ماه پیش از تصویب قانون منع حجاب روی داد، با کشتار و سرکوب بست‌نشینان در مسجد، این مبارزه را با قوهٔ قهریه به پیش برد. او حتی یک بار که یکی از دخترانش در حرم حضرت معصومه بدحجاب ظاهر شده بود و از این بابت مورد اعتراض واقع شده بود، بشخصه به قم رفت، با چکمه وارد حرم شد و روحانی اعتراض کننده را به شلاق بست.^{[107][108]} ولی به علت رابطه نزدیک و خوب رضاشاه با عبدالکریم حائری یزدی، بزرگترین مرجع تقلید در آن زمان و با وساطت او هیچ اعتراضی به این اقدام رضاشاه صورت نگرفت.^[109]

گرچه در دوره رضاشاه به ارامنه خودمختاری فرهنگی و دینی اعطا شد، و حق داشتند یک نماینده اضافه در مجلس داشته باشند، اما رضاشاه مدارس شان را در سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۳۹ بست و خودمختاری درونی شان را در خطر انداخت. مشاغل دولتی به ارامنه داده نشد. طی آن زمان، تهمت‌ها و انتقادات در رسانه‌های در کنترل دولت علیه جامعه مسیحی عمدتاً متوجه ارامنه و آشوریان بود. درحالی که بریتانیایی‌ها این مسئله را بخشی از گرایش طرفدار ناسیونال سوسیالیسم طراحی شده به منظور تحریک بخش‌های متعصب مذهبی جامعه می‌دیدند، بیشتر ارامنه آن را ناشی از ارتباط و تحسین شخصی رضاشاه از کمال آتاتورک ترکیه می‌دانستند. دیگران این را بخشی از نقشه بزرگ فعالیت‌های پان ایرانیستی در کشور دیده‌اند. روستاهای بسیاری در آذربایجان ایران تا ۱۹۳۰ که رضاشاه نام‌هاشان را فارسی کرد، نام‌های ارمنی داشتند. هردوی بستن مدارس اقلیت‌های مذهبی و تغییر نام دهات، شهرها، خیابان‌ها و... بخشی از چارچوب سیاست کلی رضاشاه برای استحکام دولت و کاهش وابستگی به خارج بود.^[110] دوران رضاشاه به طرز غریب به جامعهٔ زرتشتی ایران مربوط بود. از یک سو، عبادتگاه‌ها و مدارس شان، مثل سایر اقلیت‌های غیرمسلمان در معرض محدودیت قرار داشتند، از سوی دیگر آنان ابزاری بی همتا برای ایدئولوژی ناسیونالیستی شاه جدید بودند. نمادهای ایران باستان (دارای ارتباط نزدیک با زردشتیان) بنیاد ساخت ملت نوین ایرانی شد. روشن‌تر از همه اعلان ۱۹۳۴ رضاشاه بود مبنی بر این که خارجیان کشور را به جای پارس «ایران» بخوانند؛ و در ایدئولوژی جدید به طور نزدیکی در ارتباط با گذشته درخشان پادشاهان ایرانی در دوره پیش از اشغال اعراب بود.^[111]



تمبر یادبود جشن ۲۵۰۰ امین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران - رضاشاه بزرگ



اسکناس ۵۰۰ ریالی معادل ۵ پهلوی متعلق به فروردین سال ۱۳۱۷ خورشیدی با نشان شیر و خورشید



سکه طلای پنج پهلوی، متعلق به سال ۱۳۰۵ خورشیدی مصادف با ۱۹۲۶ میلادی (دوران رضاه شاه پهلوی) نام رضاه شاه روی سکه درج شده است. نشان شیر و خورشید نیز در طرف دیگر سکه موجود است.

هشت روحانی در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ از عراق گریخته بودند، پناهندگی اعطا کرد. عبدالکریم حائری یزدی، مجتهدی بسیار محترم را به اقامت در شهر قم و تبدیل آن به مرکزی همانند نجف ترغیب و تشویق کرد. حائری که همواره از سیاست دوری می‌جست، برای نهادی کردن تشکیلات دینی،



سکه یادبود روز مادر، با نقش نیمرخ رضاشاه پهلوی و ملکه مادر، سال ۱۳۵۵



پشت اسکناس دوران محمدرضا شاه که تصویر مجسمه رضاشاه در جلوی هتل قدیم رامسر در آن ترسیم شده است.

به ثبت نمی‌رسانند» این گزارش در ادامه می‌افزاید: «به رغم نارضایتی شمار چشمگیری از زمین داران، سایرین بر این باورند که صرفاً کاری را می‌کنند که دودمان‌های پیشین انجام داده بودند، و او بهتر از زمین بهره‌برداری می‌کند و به هر حال سراسر مملکت در واقع به وی تعلق دارد».^{[115][116]}

ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود ۱٫۵ میلیون هکتار بوده است. او صاحب مزارع گندم در همدان، گرگان و ورامین بوده است که آبراهامیان نوشته بخشی از این املاک با مصادره مستقیم از مردم گرفته که آبراهامیان در کتاب تاریخ ایران مدرن نوشته که رضا شاه برخی از خانواده‌ها را برای تصاحب زمین‌هایشان به دلیل مخالفت با فروش زمین‌هایشان روانه زندان کرده‌است.^{[117][118][119][120]}

درباره دارایی نقدی وی در زمان خلع از سلطنت اختلاف هست. برخی معتقدند که رضاشاه در زمان برکنار شدن از سلطنت نقدینگی فراوانی در خارج از کشور داشته‌است،^{[29][31][121][122][123]} مسعود پهنود معتقد است رضاشاه در زمان برکنار شدن از سلطنت (۱۹۴۱) حدود ۲۰۰ میلیون دلار در حسابهای بانکی‌اش در لندن ذخیره پولی داشته‌است.^{[29][31]} منوچهر میرزا فرمانفرمایان نقل می‌کند که عبدالحسین هژیر در اوایل دهه بیست برای بازپس گیری دارایی رضا شاه (که مبلغی بالغ بر بیست تا سی میلیون پوند بوده و دولت انگلیس تا پس از جنگ آنرا توقیف کرده بود) سفری به انگلستان داشته‌است.^[124] ولی خود رضا شاه در هنگام تبعید و در پاسخ به کسانی که به وی اتهام به داشتن حساب بانکی در خارج از ایران می‌زدند، گفته‌است: «آقایان بدانند که من در تمام بانک‌های اروپا و آمریکا یک لیره یا یک دلار هم ندارم - راست است که در ایران متمولم، ولی در خارج هیچ چیز ندارم و دولت باید فکر خرج من باشد».^[125] در هر حال، ثروت رضاشاه به هر میزان بود، به فرزندش محمدرضا شاه پهلوی منتقل شد و بعدها در بنیاد پهلوی متمرکز گردید.^{[29][31]}

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت، تمایل نداشت که مانند شاهان دوره قاجاریه در کاخ‌های گلستان و صاحبقرانیه، زندگی کند.^[3] لذا کاخ مرمر را در شهر برای خود بنا نمود.^[126] برای ییلاق شمیران نیز منطقه و باغات سعدآباد را به تدریج تملک نموده و کاخ سعدآباد را در آن بنیان نهاد.^[3] او همچنین برای تاجگذاری از تاج کیانی (تاج شاهان قاجار) استفاده نمود و تاج پهلوی بطور اختصاصی برای وی ساخته شد.^[127]

اقدامات رضا شاه برای ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی نارضایتی‌های زیادی در میان اقلیت‌های مذهبی و زبانی پدید آورد. مدارس بهایی که تنها در تهران بیش از ۱۵۰۰ دانش آموز داشت در سال ۱۳۱۳ به بهانه برگزاری مراسمی به مناسبت سالگرد شهادت باب تعطیل شد. در سال ۱۳۱۰ ساموئل حیییم نماینده یهودیان در مجلس ناگهان به دلیل نامعلومی اعدام شد. شاهرخ ارباب کیخسرو نماینده زرتشتیان که از سال ۱۳۰۰ طرفدار سرسخت رضاشاه بود به دلیل اینکه پسرش در آلمان بر خلاف خواست پدر به طرفداری از نازیها سخنرانی کرده بود به ضرب گلوله پلیس کشته شد. در مورد مدارس آرامنه نخست کلاس‌های تدریس زبان‌های اروپایی تعطیل شد و سپس در سال ۱۳۱۷ اجازه‌نامه فعالیت این گونه مدارس باطل شد. در همان سال روزنامه نیمه رسمی اطلاعات با چاپ مقالاتی درباره «جنایات خطرناک» که همگی با نامهای ارمنی و آسوری بود، مبارزه شدیدی علیه اقلیت مسیحی به راه انداخت.^[112]

۲.۵ دارایی و ثروت

نوشتار(های) وابسته: فساد در ایران

رضاشاه در دوران حکومتش، آن قدر ثروت تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران - اگر نگوئیم خاورمیانه - تبدیل شد. بر اساس برآورد یکی از زندگی نامه نویسان هوادار رضاشاه، ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود ۱٫۵ میلیون هکتار زمین بوده است. بیشتر این زمین‌ها در منطقه اجدادی اش مازندران قرار داشت. وی همچنین صاحب مزارع گندم در همدان، گرگان و ورامین بود. بخشی از این املاک با مصادره مستقیم، دیگری از طریق نقل و انتقال مشکوک اموال دولتی و بخشی دیگر از طرق آبیاری زمین‌های بایر و سرانجام بخشی نیز با مجبور کردن زمین داران بزرگ و کوچک برای فروش زمین‌هایشان به قیمت اسمی، به دست آمده بود.^{[113][114]}

در همان اوایل سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲، سفارت بریتانیا گزارش داد که رضاشاه حرص غریبی نسبت به زمین دارد، طوری که همه خانواده‌ها روانه زندان می‌کرد، مگر اینکه با فروش املاکشان به وی موافقت کنند: «اشتهای سیری ناپذیر وی به اندازه است که عجیب نخواهد بود اگر چند صباح دیگر کسی بپرسد چرا اعلی حضرت بی درنگ همه ایران را به نام خود

۳.۵ زبان

۵.۵ زنان

او چند زبانه بود: با همسایگان اش به آلاشتی □ لهجه‌ای از تبری -، با دنیای خارج فارسی، با افسران قزاق طرفدار تزار به روسی؛ و با مردان اش به نوعی دیگرگون از ترکی صحبت می‌کرد.^[128]

۴.۵ دانش و مطالعات



رضاشاه پهلوی در جشن گشایش دانشگاه تهران

شرایط اقتصادی خانواده رضا در کودکی و همچنین فرهنگ آن دوره که تحصیل را صرفاً برای عده معینی مقدور می‌نمود، باعث شد تا رضا از تحصیلات آکادمیک باز بماند. در جریان انقلاب مشروطه و پس از فتح تهران در سال ۱۲۸۷ خورشیدی به همراه گروه محافظین عین‌الدوله که تبعید می‌شد، به فریمان فرستاده شد. رضاخان به عین‌الدوله نزدیک شد و به آموختن خواندن و نوشتن پرداخت.^[129]

او بعدها به مطالعه تاریخ علاقه‌مند شد.^[130] علاقه وی را به ادبیات فارسی از بازسازی آرامگاه‌های سعدی، حافظ و فردوسی می‌توان حدس زد. بخشی از کتاب سفرنامه مازندران وی به تعریف از سعدی و حافظ و تمجید از خوشنویسانی همچون میرعماد حسنی، میرزا محمد رضا کلهر و درویش می‌گذرد و خود وی مدعی است که «کتاب بوستان سعدی هم که به یک قطعه جواهر بیشتر شبیه‌است تا به کلمات معمولی، کمتر ممکن است از دسترس من دور بماند.» علاوه بر ادبیات فارسی، او به مطالعه آثار مستشرقینی همچون گوستاو لوبون نیز علاقه‌مند بوده‌است.^[131]

از رضاشاه، علاوه بر چندین متن نطق و سخنرانی، دو سفرنامه خوزستان و مازندران به جا مانده‌است که هردو پیش از انقلاب اسلامی ایران منتشر شده‌اند. با توجه به میزان سواد آکادمیک رضاشاه و اینکه همواره فقط کلمه رضا را به عنوان امضا استعمال می‌نموده‌است، گروهی نگارش این دو سفرنامه را به دبیراعظم بهرامی نسبت می‌دهند.^[132]

سفرنامه خوزستان که در دوران پیش از سلطنت رضاخان نوشته شده‌است، بیشتر به وقایع مربوط به شیخ خزعل پرداخته‌است.^[133] در سفرنامه مازندران که مربوط به سال ۱۳۰۵ شمسی و پس از سلطنت است، مسایل عمرانی بیشتر مد نظر بوده‌است.^[134]

در دوره حکومت وی، آموزش اجباری رایگان که پیش از این و در دوره مشروطیت برای کودکان اجباری شده بود،^[135] به تدریج برآورده شد. همچنین در این دوره برای نخستین بار پس از تأسیس دارالفنون به دست امیرکبیر، مراکز ایرانی و دولتی آموزش عالی مانند دانشگاه تهران تأسیس گردید. در این دوره همچنین با تصویب قوانین حمایتی مانند معافیت یکساله محصلین مدارس متوسطه و تأکید بر نظام آموزش عالی، مدارس متوسطه رایگان دولتی نیز شکل گرفت.^[136]^[137]

تا پیش از حکومت رضاشاه، قوانین به مردان اجازه حکومت بر زنان را می‌داد.^[138] اگرچه اقدامات رضا شاه نتوانست اصلاحات اساسی برای احقاق حقوق زنان انجام دهد ولی او این حقوق را از راه‌های دیگری همچون گسترش سیستم آموزشی و دعوت از زنان برای ساختن ایران به کمک زنان تحصیلکرده و کار در شغل‌هایی چون معلمی بهبود داد.^[139]

از دیگرسو برای نخستین بار با تصویب قانون مدنی در سال ۱۳۰۷، اولیه‌ترین حقوق زنان برای ازدواج، به رسمیت شناخته شد و کف سن ازدواج دختران که تا پیش از آن محدودیتی نداشت به ۱۵ سال تمام رسید. همچنین مردان مکلف شدند که ازدواج خود را در یک دفتر ازدواج ثبت و رسمی کنند. در سال ۱۳۱۷ قانونی مقرر شد، مردان را مجبور به ارائه گواهی پزشکی (عمدتاً برای جلوگیری از سرایت بیماری‌های مقاربتی از مرد به همسرش) هنگام عقد نمود.^[140]

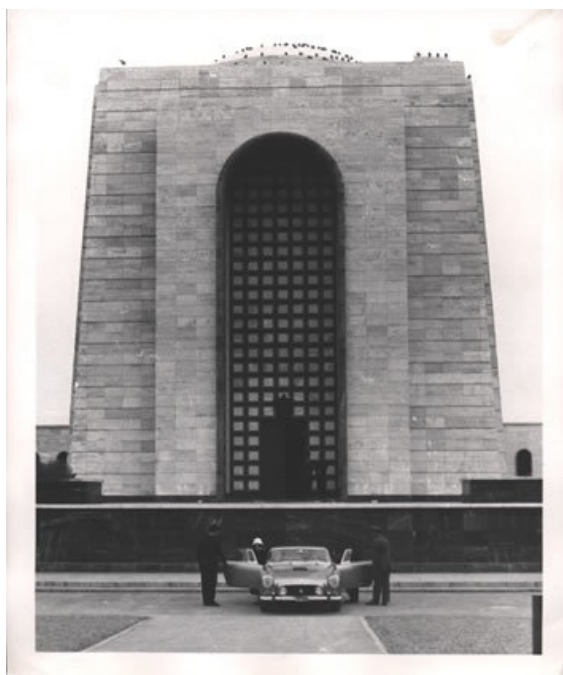
اما از سوی دیگر، رضاشاه پس از به سلطنت رسیدن اقدام به سرکوب، توقیف و بستن نشریات و انجمن‌های مستقل از جمله سازمان‌های زنان کرد و آخرین آنها را نیز در سال ۱۳۱۲ بست.^[141]^[142]^[143]

رضاشاه در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ طرح کشف حجاب زنان را اجرا نمود.^[144] در این تاریخ برای اولین بار همسر و دختران رضا شاه، در جشن دانشسرای عالی دختران بدون حجاب حضور یافتند.^[145]

۶.۵ پس از درگذشت

نوشتار اصلی: آرامگاه رضا شاه

رضاشاه سرانجام پس از دومین سکنه قلبی در ژوهانسبورگ در تاریخ ۴



آرامگاه رضا شاه در پیرامون حرم شاه عبدالعظیم، شهر ری

مرداد ۱۳۲۳ در گذشت.

پیکر رضاشاه را پس از مرگ به صورت مومیایی به قاهره، مصر بردند و در آن‌جا به امانت^[146] در مسجد رفاهی گذاشتند.

برای انجام مراسم رسمی خاکسپاری در مصر، شمشیر طلای رضاشاه که مرصع به گوهرها و سنگ‌های گرانبها بود، به قاهره فرستاده شد تا طبق رسوم درباری، پیشاپیش جنازه حمل شود، ولی ملک فاروق این شمشیر گرانبها

- رضاشاه و محمدرضاشاه در سپتامبر ۱۹۴۱، درست پیش از برکناری رضاشاه
- رضاشاه در ژوهانسبورگ
- از راست رضاخان، شمس پهلوی و علیرضا پهلوی در ژوهانسبورگ
- دفتر کار رضاشاه در کاخ سبز، سعدآباد
- تخریب آرامگاه رضاشاه به دست صادق خلخالی (در تصویر) و تعدادی از نیروهای سپاه و کمیته منطقه ۸ تهران
- تصویر آدولف هیتلر در قاب عکس اصلی مخصوص پیشوا با آرم صلیب شکسته و علامت مخصوص آدولف هیتلر که به رضاشاه تقدیم شده است. این عکس در کاخ صاحبقرانیه در مجموعه کاخ موزه نیاوران نگهداری می شود. در قسمت پایین عکس به زبان آلمانی نوشته است: اعلیحضرت همایونی - رضاشاه پهلوی - شاهنشاه ایران - با بهترین آرزوها - برلین ۱۲ مارس ۱۹۳۶ - امضای آدولف هیتلر

۷ پانویس

- [1] صورت قسمنامه قانون اساسی مشروطه
- [2] احسان طبری - جامعه ایران در دوران رضاشاه
- [3] نجفقلی پسیمان و خسرو معتضد، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ: زندگی رضاشاه پهلوی، نشر ثالث، ۷۸۶ صفحه، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ISBN 964-6404-20-0
- [4] احسان طبری - جامعه ایران در دوران رضاشاه
- [5] آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص. ۱۲۴
- [6] آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، صص. ۱۷۱-۱۷۲
- [7] آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص. ۱۲۶
- [8] آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، صص. ۱۲۷-۱۲۸
- [9] Albrecht Schnabel and Amin Saikal (2003), Democratization in the Middle East: Experiences, Struggles, Challenges, and Modernization. URL pp91
- [10] تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، نشر ناشر، ۱۳۶۳ تهران
- [11] رستمی، فرهاد، پهلوی ها، خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران معاصر، جلد اول: رضاشاه، ص ۴
- [12] رستمی، فرهاد، پهلوی ها، خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران معاصر، جلد اول: رضاشاه، ص ۴. شابک: ۰۹۶۴۶۳۵۷۱۴۸
- [13] برخی منابع مادر رضاشاه را سکینه و یا زهرا ذکر کرده اند و تبار او را در اصل از تبار گرجی نوشته اند. (رستمی، فرهاد، پهلوی ها، خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران معاصر، جلد اول: رضاشاه. ص ۴) گفته شده است که مادربزرگ او از اهالی گرجی ساکن مازندران بوده است. *Georgians in Iran by Ali Attār, Jadid*. Online, 2008, (5 min 31 sec). منبعی دیگر مدعی است او از خانواده ای نظامی برخاست که در پی پیشروی روسها به قفقاز، از آنجا گریخته بودند و در دهکده حاصلخیز آلاشت در ناحیه سفیدرود مازندران املاکی در اختیار گرفته بودند. خویشان او، از جمله پدر و پدربزرگ، در هنگ ایلیاتی خدمت کرده بودند- آخری در محاصره هرات کشته شده بود. (A)

را بعد از انجام مراسم تشییع جنازه، به کاخ سلطنتی برد و مراجعات مکرر هیئت اعزامی ایران برای پس گرفتن آن بی نتیجه ماند. ماجرای رپوده شدن شمشیر مرصع رضاشاه از طرف ملک فاروق، پس از کودتای ضد سلطنتی مصر در سال ۱۹۵۳ در مطبوعات مصر انعکاس یافت، ولی دولت جمهوری مصر نیز مدعی شد که اثری از این شمشیر نیافته است.^[147]

در اردیبهشت ۱۳۲۹، در دوره نخست وزیری رجبعلی منصور قرار شد جنازه رضاشاه از مصر به ایران آورده شود و هواپیمای حامل جنازه رضا شاه قبل از آمدن به ایران، به منظور طواف در مکه از قاهره به طرف جده پرواز کرد. سرانجام هفدهم اردیبهشت ۱۳۲۹، جنازه رضاشاه به وسیله هواپیما و سپس با قطار مخصوص به تهران حمل شد^[147] و با تشریفات رسمی به شاه عبدالعظیم برده شد و در آرامگاه ویژه او دفن شد. ابتدا برخی از نمایندگان جبهه ملی با برگزاری تشریفات رسمی مخالفت کردند و قصد داشتند در مجلس سخنرانی هایی درباره دوره رضاشاه و علیه او ایراد کنند که این امر منجر به نگرانی دربار شد. سرانجام با وساطت منصورالملک نخست وزیر وقت با حسین مکی و مذاکره مکی با محمد مصدق قرار بر این شد که مجلس در این باره سکوت کند و نطقی علیه یا له او ایراد نشود.^[148]

در روز ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ و زمان کوتاهی پیش از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ پیکر وی بار دیگر به همراه پیکر پسرش علیرضا پهلوی توسط محمدرضا، نخست به لس آنجلس و سپس به مسجدالرفاعی مصر برده شد و سرانجام در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، آرامگاه رضا شاه به دستور حاکم شرع وقت صادق خلخالی به کلی ویران و نابود گردید.^[149] ابوالحسن بنی صدر کوششی نمود که از تخریب آرامگاه جلوگیری به عمل آورد و آنگونه که صادق خلخالی در خاطرات خود می نویسد بنی صدر قصد داشت ساختمان آن را به موزه جنایات رضاشاه و محمدرضاشاه تبدیل کند. صادق خلخالی در پاسخ به این استدلال در خاطرات خود نوشت: «اگر آن ها می خواستند آثار جنایات پهلوی را در موزه های جمع آوری کنند، موزه ایران باستان می توانست جای بهتر و بزرگ تری برای این امر باشد.»^[150] خلخالی در کتاب خاطرات خود اذعان می کند مقبره رضاشاه سازه بسیار مقاومی بود و تنها با استفاده از دینامیت و در مدت زمان ۲۰ روز موفق به تخریب آن شدیم.^[151]

۶ نگارخانه

- پرچم ایران در دوره پهلوی ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ خورشیدی
- نام رضاشاه که خوشنویسی شده است.
- نشان رسمی دربار پادشاهی ایران که در آن فروهر (آترا) دیده می شود. (در گوی، سمت راست، بالا) دوره پهلوی ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ خورشیدی
- تصویری از رضاشاه
- رضاخان، نخست وزیر، پس از دستگیری شیخ خزعل، سال ۱۳۰۳
- آلاشت روستای زادگاه رضاشاه
- رضاخان پشت رگبار
- نگاره ای از رضاخان
- رضاخان، سردار سپاه به همراه قشون
- در سال ۱۹۲۸ احسان الله خان کاریکاتورهایی از رضا شاه کشید و در آنها او را عروسک «امپریالیسم انگلیس» خواند. تعدادی از این کاریکاتورها چاپ سنگی با پست به نشانی های مختلف در ایران و از جمله به برخی ادارات دولتی فرستاده شد.
- به ترتیب از چپ به راست: پرنسس فوزیه، رضاشاه پهلوی، شهبانو نازی (مادر فوزیه)، و محمدرضاشاه پهلوی، در مصر